



پیش کسوت صمیمی و متواضع

مصاحبه با دکتر مهدی اکبریه

مقدمه

شرکت اکبریه در خیابان وصال شیرازی، خیابان بزرگمهر غربی ساختمانی بزرگ و سه طبقه با تابلویی بسیار کوچک است که اگر آدرس دقیق نداشته باشی، در پیدا کردن آن قطعاً در می‌مانی. در این ساختمان بزرگ، اما از زرق و برق ظاهری شرکت‌های امروزی که بیشتر برای مرعوب کردن مشتری است، تا انجام کار، خیری نیست. چرا که این شرکت پستوانه بیش از پنجاه سال کار درست و سالم همراه با عشق را با خود دارد، که راز ماندگاری آن هم در این دوران وانفسای دارویی در همین صداقت کاری است. اطلاق کار آقای دکتر مهدی اکبریه نیز در این ساختمان، اطلاق بسیار ساده، اما مملو از صفا و عشق و صمیمیت است. آقای دکتر اکبریه اگرچه به قول خودشان امروز رسماً مسئولیتی در شرکت ندارند، ولی کیست که نداند که هنوز که هنوز است، ستون اصلی خیمه این شرکت، وجود مهربان و متواضع و ذیقیمت حضرت ایشان است. شرکت اکبریه هرچه دارد از صداقت و عشق و صفای دکتر مهدی اکبریه است، و سلامت کار و عشق به ایران، شرکت اکبریه و در رأس آن آقای دکتر اکبریه را سرمایه داروسازی این مرز و بوم ساخته است.

نشریه رازی در راستای رسالت مطبوعاتی و وظیفه حرفه‌ای خود این را فرض می‌داند که باید در حد بضاعت خود پیشکوست‌های داروسازی را با درج سرگذشتشان در صفحات خویش، ماندگار سازد. با این نیت در تحریریه قرار شد که مصاحبه‌ای با آقای دکتر مهدی اکبریه، پیش کسوت صمیمی و متواضع داروسازی داشته باشیم. آنچه در پی می‌آید، ماحصل این گفت‌وگوی دو ساعته با حضرت ایشان است.

سردبیر

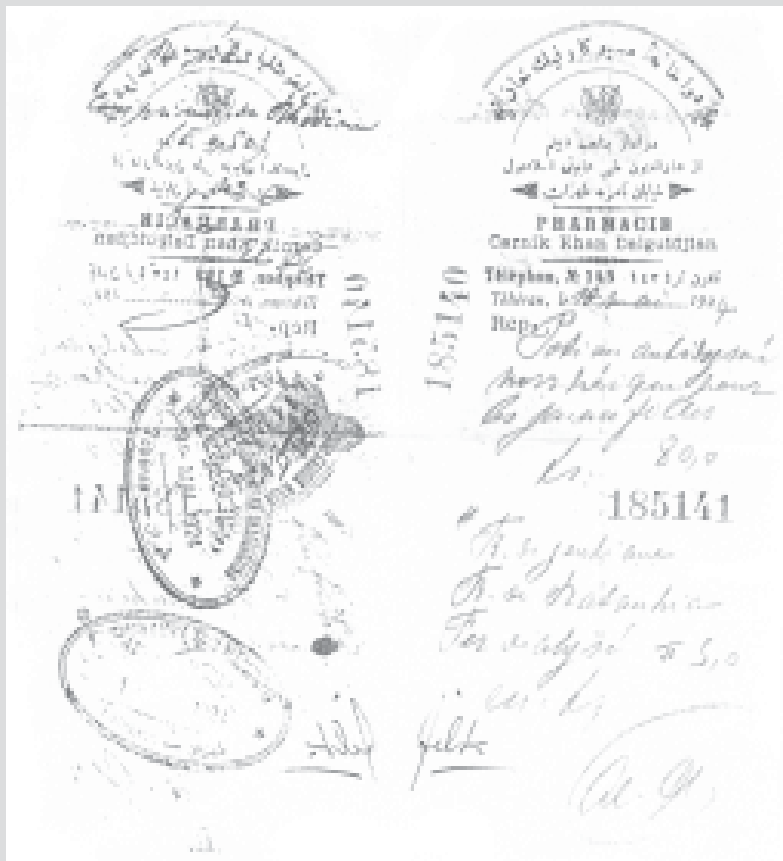
من رشته داروسازی را انتخاب کردم در صورتی که خیلی علاقه به رشته پزشکی داشتم. به خاطر اصرار پدر رشته داروسازی را انتخاب کردم. در خانواده پدری من بیشتر از ۱۵۰ سال بود که شغل طبابت وجود داشت. پدرم به مکتب پزشکی می‌رفتند و در آنجا پزشکی شده بودند و می‌گفتند برادرم استخوان‌های اجساد را به منزل برای تشریح و مرور درس‌هایش می‌آورد. برادرم که داروساز مجاز بود در مطب پدرم کار می‌کرد. پدرم مطبی داشتند که شامل اتاقی به ابعاد ۶×۴ بود و یک قسمت از انتهای اتاق را دواخانه کرده بودند. این دواخانه شیشه‌های عجیب و غریبی داشت. پدرم تقریباً در وسط اتاق می‌نشستند. من در سن ۹ سالگی دواخانه این اتاق را اداره می‌کردم و در آن سن می‌دانستم اسپرین و خواص آن اعم از رنگ، بو، مزه و دوز آن چقدر است. ۶ بسته اسپرین کافیین به مریض می‌دادند که با مبلغ ویزیت جمعاً ۱ قران (ریال) می‌شد. اصل کار این بود که عصر پدر بمن می‌گفتند که منزل آن خانم را که صبح به مطب مراجعه کرد دارید؟ من می‌گفتم خیر. پیش خدمت منزل را صدا می‌زدند و می‌گفتند می‌دانید آدرس آن فرد مریض که صبح مراجعه کرده بود کجا هست؟ بعد به من می‌گفتند برو و درب آن منزل را بزن. ببین اگر خوب نشده است و حالش بد است، بیا بمن بگو تا من دوباره به سراغ ایشان بروم و ایشان را ببینم. من نان همچون پدری را خوردم و الان هرچه دارم از ایشان دارم. برادرم داروسازی را نزد پدر فرا گرفت و همانند پدرم در امتحان دولت شرکت

■ مصاحبه با پیشکسوت

همراه با آقای دکتر منتصری عضو تحریریه رازی و خانم مازوجی مسئول دفتر مجله پس از صرف ناهار شرکت اکبری، در اطاق کار دکتر اکبری که آقای مهندس بهزاد اقتصاد، مدیر عامل شرکت نیز همراهی‌شان می‌کردند به گفتگو نشستیم و مانند اکثر مصاحبه‌ها با درخواست برای بازگویی شرح حال حضرت ایشان شروع کردیم.

تاریخ تولدی که در شناسنامه من درج شده ۱۳۰۱ است. می‌دانید که قانون ثبت اسناد بعد از سال ۱۳۰۱ تدوین و به مرحله اجرا درآمده است. بنابراین اگر بگویم تاریخ قطعی تولدم را ندارم صحیح بوده است. احتمالاً ممکن است سن من ۱ و یا ۲ سال کمتر از این عدد باشد. در ۶ سالگی به مدرسه نزدیک منزل که اسمش یادم نمی‌آید رفتم ولی به دلایلی نامعلوم که برایم مشخص نیست من را از آن مدرسه بیرون آوردند و به مدرسه فیوضات بردند. در آن تاریخ در تبریز ۳ یا ۴ مدرسه وجود داشت که فیوضات هم یکی از مدارس خوب آن زمان به حساب می‌آمد. مدرسه ۶ کلاسه بود که بعداً ۹ کلاسه شد و من کلاس ششم ابتدایی و تا نهم دبیرستان را در همان مدرسه که دبیرستان شده بود به پایان رساندم. به دبیرستان فردوسی آمدم و سه سال آخر را در آنجا مشغول تحصیل بودم. در کلاس چهارم دبیرستان بودم که روس‌ها به تهران حمله کردند. من دیپلم را در تبریز گرفتم و وقتی دبیرستان را تمام کردم به تهران آمدم تا در کنکور دانشگاه شرکت کنم. پدرم پزشک مجاز و برادرم داروساز مجاز بودند. به اصرار پدرم

تصویر ۱- یک نسخه قدیمی موجود در دفتر کار آقای دکتر مهدی اکبریه

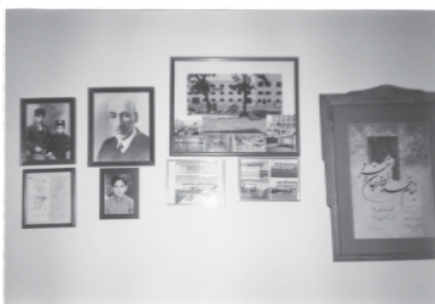


داروسازی بودم. در آن تاریخ ۱۵۰ نفر دکتر فارغ التحصیل داروسازی وجود داشت. من کارآموزیم را در داروخانه خورشید واقع در خیابان حسن آباد گذراندم. البته احتیاجی به آن نداشتم زیرا قبل از رفتن به دانشکده من دوره کارآموزی را دیده بودم. سال ورود و خاتمه من به دانشکده ۱۳۲۲ و ۱۳۲۶ بود. در سه سال اول شاگرد اول بودم. خاطرات من در مورد

کرد. پدر و برادرم، پزشک و داروساز مجاز بودند و من به تهران برای ثبت نام دانشکده آمدم. ۵۰ ریال هزینه ثبت نام بود. کنکور داشتیم و من در امتحان کنکور نفر پنجم یا ششم شدم. اولین کلاس من با آقای دکتر مافی بود. هر دانشکده برای خودش کنکور جداگانه داشت. البته قبل از من هم دانشکده داروسازی وجود داشته و من دوره ۱۲ (دوازدهم) دانشکده

مؤسس تولیدارو بودند. از دانشکده فارغ التحصیل شدم. اولین کار که کردم برای خدمت نظام وظیفه (سربازی) ثبت نام کردم و عازم شدم. در ستاد چهارم خیابان سوم اسفند در حضور مرحوم رزم آرا قرعه کشی کردند. قرعه من به نام تیپ ماکو افتاد. در همان روز یک ماه حقوق و فوق العاده سفر را که در حدود ۹۰۰ - ۸۵۰ تومان بود به من دادند و با یک ستاره (ستوان دو) برای خدمت سربازی عازم ماکو شدم. آقایان دکتر خلعت بری، دکتر آزاد، دکتر ایلیاسیان (ایلیازیان) که اکنون در حصارک کار می کنند ما را همراهی کردند. با آنها در ساعت ۵ بعد از ظهر به ماکو رسیدیم و نیم متر برف باریده بود. نه قهوه خانه ای و نه مهمانخانه ای. مانده بودیم که چه کار بکنیم. بالاخره یکی از دوستان پزشک خود را در آنجا دیدم. او ما را به خانه اش برد. فردای آن شب رفتیم خود را به فرمانده معرفی کردیم. دواخانه ارتش را به من تحویل دادند. در مدت ۱۵ روزی که من در آنجا بودم اثری از حمام نبود. توسط یکی از دوستان خوبی که من داشتم به خوی که شهر

تصویر ۲- تزئین یکی از دیوارهای اتاق کار آقای دکتر اکبریه



دانشکده این بود که کلاسی داشتیم با آقای دکتر مقدم رحمت الله علیه، که می گفتند ۱۲ - ۱۰ سالی که من در این دانشکده تدریس می کردم کلاسی به این منظمی و درسخوانی ندیدم. حدود ۵۰ نفر بودیم.

لطفاً شرح بدهید که وقتی به تهران آمدید در کدام منطقه سکنی گزیدید؟ با چه هزینه ای؟
به تهران که آمدم در خیابان حشمت الدوله در اتاقی که در زیرزمین بود ساکن شدم با ۳۰ تومان کرایه خانه در هر ماه. ولی اثری از آب و برق نبود. در آن زمان ماهیانه ۲۵۰ تومان خرج من بود.

نام چند نفر از همکلاسیهاتان را ذکر کنید؟
بعضی از همکلاسیهاتم که سرشناس بودند آقای دکتر نصرالله خسروشاهی بود که هم صمیمی بودیم و هم رقیب در درس و ورزش. آخرین معدل من ۱۹/۷۰ و ایشان ۱۹/۷۵ بود. رشته ورزشی مورد علاقه ما والیبال بود. آقای دکتر هاشمی بودند که بنیانگذار لابراتوار پورسینا بودند. آقای دکتر سمیعی بودند که در بانک کار می کردند و بعد با هم شرکت ارسطو را درست کردیم. آقای دکتر پاکروان مؤسس لابراتوار مینا بودند. آقایان مذکور دوستان صمیمی اینجانب بودند. اغلب دکترها شهرستانی بودند و من متاسفم که الان هر کاری می کنم که آنها را پیدا کنم آنها را نمی یابم. هر زمان هم کنجکاوی می کنم می بینم که به رحمت حق پیوسته اند. آقای دکتر نصرالله خسروشاهی برادر آقای کاظم خسروشاهی

تصویر ۳- آقای دکتر اکبریه در دفتر کار



کردم. اولین سفارشات در سال ۱۳۲۸ شیشه آلات آزمایشگاهی از چین بود که ارزش آن عبارت بود از ۸۰۰ تومان و بعد از کشور فرانسه عصاره‌هایی را خریداری نمودم. آن زمان قیمت دلار ۶ تومان بود. به تدریج سفارشات توسعه پیدا کرد. از شرکت مرک و بایر مواد شیمیایی و دارو خریدم که به تدریج این سفارشات توسعه یافت و من اولین مشتری مرک در ایران بودم. کارمان را توسعه دادیم و شرکتی به نام ارسطو در حدود سال ۱۳۴۲ تاسیس نمودیم که قبل از انقلاب بزرگترین فروشنده لوازم جراحی و ارتوپدی و بیمارستانی در تهران بود. شرکت دیگری به نام کم‌لاب که اکنون همین شرکت اکبریه است تاسیس کردیم. شروع به واردات داروهای چشمی از آلرگان آمریکا نمودیم. بیش

خوبی بود منتقل شدم. درست ۲۰ ماه آنجا بودم و بعد به تهران آمدم و در مغازه ناصرخسرو شروع به کار کردم. روزهای اول، از دانشکده من را خواستند که بروم و در دانشکده تدریس کنم. به خاطر اینکه برادرم به محیط تهران و تجارت آشنا نبود و مقداری از سرمایه‌اش را از دست داده بود ترجیح دادم که به او کمک کنم و در کنار او باشم. به علت بیماری برادرم از سفر به خارج از کشور منصرف شدم. ۳ تا خواهر و ۲ تا برادر هستیم. درآمد من در آن زمان روزی ۱۴ قران بود. ده جعبه قرص تپال (قرص سردرد) به قیمت ۸۰ ریال می‌خریدم. قرص دوتایی مال وین تروپ که حکیم شرکا می‌آورد. من ۱۰ دوجین قرص می‌خریدم ۸۰ تومان و ۸۲ تومان می‌فروختم. خرج من روزی یک بلیط رفت و برگشت بود که ۱۰ شاهی می‌شد و حق الزحمه‌ای بود که به طرف‌های تجاری می‌دادم. من سه سال شخصاً خودم به تنهایی مغازه را چرخاندم. به ناچار به همکلاسیهایم نامه نوشتم و از آنها خواستم که هر سفارشی دارند به من بدهند. البته چون شاگرد خوبی بودم و مورد محبوبیت دوستان به دلایل مختلف آنها احتیاجات خودشان را به من دادند و این امر به نتیجه رسید تا تجارت من رونق گرفت. تا اینکه روزی حساب کردم و دیدم که عایدی من ماهی ۳۵۰ تومان گردیده است. تقریباً ۵-۴ سالی بود که من ازدواج کرده بودم و همسر خوبی هم داشتم. به همسرم گفتم راحت باش که زندگیمان تامین است. به تدریج شروع به گرفتن بعضی از نمایندگی‌ها اعم از آندو و باکستر کردم. شروع به اخذ سفارشات خارجی و واردات

نشیب‌های زیادی بود که خوشبختانه به علت درست‌کاری و به علت دوستان خوبی که داشتیم همیشه سربلند بودیم. من بعد از دانشکده فکسر روزی و ارتسزاق بودم. سازمان‌دهی و مدیریت سازمان رمز موفقیت ما بوده و هست. به نظر اینجانب مدیریت ۸۰ درصد ذاتی است.

◀ روال به دست آوردن سرمایه و نگهداری آن به چه صورت بود؟

روال بدست آوردن سرمایه و نگهداری آن به این صورت بود که تمام امور اینجا را به آقای اقتصاد سپرده‌ام. من الان دیگر در این شرکت اجازه خواسته‌ام که کمتر کار کنم و کار را به دیگران محول کرده‌ام. سرمایه من امانت‌داری و صداقت بود که از من دیده بودند. چه داخلی و چه خارجی. از هر کس که جنس خواستم اعتبارم را به عنوان سرمایه امانت گذاشته‌ام. خوشبختانه از این اعتبار هم هیچ وقت نه سوء استفاده شد و نه سوء استفاده کردند. بازتاب طبیعی سلامت کار کردن در جامعه این هست که دیگران با شما سلامت کار می‌کنند. حدود ۷۴ سال است که من در زمینه داروسازی کار می‌کنم. خوشبختانه هیچ وقت پا را از گلیم خودم فراتر نگذاشته‌ام و به آن هم افتخار می‌کنم. همیشه به همکارانم احترام می‌گذارم.

◀ نظر شما در مورد داروسازی و این صنف چیست؟

گذشته از تعصب بگویم که داروسازی بهترین صنف و شغل است. صنفی زحمت‌کش و با

از ۶۰ درصد بازار در دست ما بود و در حدود ۶۰-۵۰ ویزیتور داشتیم. آقای دکتر ناتان همکار ما بودند که در ارومیه ویزیت می‌کردند. جمعاً بیش از ۱۲۰ نفر کارمند داشتیم که بعد از انقلاب به تدریج به ۱۵ نفر رسید. شرکت اکبریه قبلاً با نام تجارتخانه اکبریه و شرکا کار می‌کرد. هم شرکت کامل و هم ارسطو در رشته خود اول بودند. اولین فرزند من در سال ۱۳۳۰ بدنیا آمد و بعدها به نیم دوجین رسیدند که متأسفانه چهارتای آن‌ها در خارج کشور اقامت دارند. در حال حاضر دوتای آنها اینجا هستند. الان صاحب ۱۱ نوه و ۲ نتیجه هستیم. متأسفانه هیچ کدام از فرزندان در رشته دارویی نیستند. بعد از انقلاب تقریباً واردات ما قطع شد و بعداً بر اساس نمایندگی‌هایی که داشتیم (روش و بوهرینگر) شروع به کار کردیم. مدت زیادی هم با شرکت سهامی دارویی کشور کار کردیم. به دلیل داشتن نمایندگی شوت و فارماویترون که سازنده پوکه آمپول بودند به فکر افتادیم که کارخانه تولید پوکه آمپول دایر کنیم که الان به نام شرکت دارو و شیشه کار می‌کند.

◀ شاگرد اولی دانشکده داروسازی تا چه حد توانست در زندگی شما موثر واقع شود؟

شاگرد اولی دانشکده داروسازی به این حد توانست در زندگی من اثر گذارد که فهمیدم و فکر کردم که من بعد از چهار سال که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم چه چیزی یاد گرفته‌ام. اگر مشکلی داشتم چه طور حل کنم. بالاترین درس من در دانشگاه این بود که در زندگی چه طور مشکلاتم را حل کنم. بعد از آن تاریخ فراز و

برای آینده چه فکر می‌کنید؟

من در شرکت اکبریه پدربزرگ هستم و آرزوی من رشد و تعالی شرکت است و دوست دارم در کشورم کارآفرین باشم. من همیشه بسترسازی کرده‌ام و شرکت‌های خارجی خودشان به سراغ ما آمده‌اند. ما سراغ هیچ نمایندگی نرفتیم. خودشان به سراغ ما آمدند. توانایی و صداقت راه را برای ما باز گذاشته بود.

نظر شما در مورد نشریه رازی چیست؟

این است که امیدوارم این پیوند میان من و نشریه رازی هیچ وقت گسسته نشود. من نشریه رازی را با اشتیاق زیاد مطالعه می‌کنم و می‌خوانم و از مطالب اجتماعی و علمی آن بسیار بهره می‌گیرم.

چرا زندگی در ایران را انتخاب کردید؟

چون که وطن به ما احتیاج دارد.

در مورد مجتمع‌های آموزشی که احداث فرموده‌اید سخن بگویید.

علیرغم میل باطنی ایشان و با توجه به انجام عمل انسان دوستانه، ایشان دوست نداشتند که مطلبی را در این زمینه بیان کنند. ایشان با توجه به اصرار ما سخن گفتند. سه مجتمع، دو تا در تبریز و یکی در حصارک بنا کردم. در تبریز و در ۱۰۰ متری قبر پدرم و ۱۲۰ متری جایی که من بدنیا آمده‌ام دو مدرسه دایر کرده‌ام. دیگری هنرستان حصارک است که ۹۰۰ نفر برای تحصیل به آنجا می‌آیند.

معلومات و باسواد و قانع که همیشه مورد احترام من بوده است. بعضی از همکاران و اقوام و دوستان داخلی و خارجی مایه دلگرمی من هستند. هر کس از آشنایان می‌پرسد که چه رشته‌ای را بخوانیم من داروسازی را پیشنهاد می‌کنم. توصیه من برای جوان‌ها استقامت پشتکار و کم کردن درخواست‌ها و توقعات و کمک به همکارانشان و درستکاری و خوش قولی است که بالاترین سرمایه است.

اوقات غیرکاریتان را چگونه می‌گذرانید؟

پیاده‌روی می‌کنم و گهگاه به سراغ دشت و دمن هم می‌روم. من لحظه‌ای از عمرم را به بطلالت نگذراندم.

تصویر ۴: آقای دکتر مهدی اکبریه همراه با آقای مهندس بهزاد اقتصاد (مدیر عامل شرکت اکبریه)

